



عهد و گفتگو

تفسیر هفتگی تورات

Jonathan Sacks
THE RABBI SACKS LEGACY

از درسگفتارها و نوشتارهای ربای لرد جانانان ساکس

با سپاس از Schimmel Family برای حمایت سخاوتمندانه از عهد و گفتگو به نکوداشت یاد Harry (Chaim) Schimmel. "من از همان بار اول که با نسخه تفسیر توراہ ربای خیمیل روبرو شدم تا اکنون، آنرا عزیز داشته ام. هدف آن نه فقط نشان دادن حقیقت ظاهری متن توراہ، بلکه رسیدن به حقیقت ژرفتری است که در آن نهفته است. او به همراه همسر ستودنی اش آنرا در شصت سال زندگی مشترک، یک زندگی سرشار از عشق به خانواده، اجتماع و تورات ساختند. زوج بیمانندی که با نمونه زندگی خود، بینهایت الهام بخش من بوده اند."

"- ربای ساکس

مجموعه مقالات امسال در ابتدا توسط زنده نام ربای ساکس در سال ۵۷۷۲ (۲۰۱۱-۲۰۱۲) نوشته شده است.

تفسیر هفتگی توراہ

Moses' Challenge

Beha'alotecha

بهاالوتخا: چالش موسی

این بدترین بحران زندگی موسی بود. بنی اسرائیل که توسط افراد بُرخورده میان آنها تحریک شدند، در مورد غذا شکایت کردند:

ایکاش گوشت برای خوردن داشتیم. به یاد داریم ماهی هایی را که در مصر به رایگان می خوردیم، خیارها، هندوانه ها، سبزیجات، پیازها و سیر! اما اینک گلوی ما خشک است. هیچ چیزی جز مان برای خوردن نیست. ما را به این بیابان آورده ای تا همگی را به کشتن بدهی. اعداد ۱۱:۵

این نمایی زننده از ناشکری نزد بنی اسرائیل، اما نه برای بار اول بود. در سه مورد قبلی نیز در سفر خروج (باب های ۱۵ تا ۱۷) بیدرنگ پس از عبور از دریای سرخ شاهد آن بودیم. ابتدا در مره از تلخی آب شکایت کردند. سپس به صورت تهاجمی از کمبود غذا (ایکاش گوشت برای خوردن داشتیم. ما به یاد داریم ماهی هایی را که در مصر به رایگان می خوردیم، خیارها، هندوانه ها، سبزیجات، پیازها و سیر! اما اینک گلوی ما خشک است. هیچ چیزی جز

مان برای خوردن نیست. ما را به این بیابان آورده ای تا همگی را به کشتن بدهی). سپس در رفیدیم، به نبود آب اعتراض کرده، موسی را واداشتند تا به خدا بگوید: "با این مردم چه کنم؟ تقریباً آماده‌ی سنگسار کردن من هستید!" پس رویداد پاراشای این هفته در مکانی که به نام *Kivrot Hataavah* شناخته شد، نه نخستین چالش از این دست برای موسی، بلکه چهارمین بود. اما واکنش موسی، ناامیدی کامل بود:

چرا با خدمتگذاران این چنین بد رفتار می کنی؟ چرا این اندازه در نظر تو بیمقدار شده ام که همه تقصیرهای این مردم را به گردن من می اندازی؟ آیا من آنها را به دنیا آورده ام که به من می گویی: مانند یک دایه آنها را بغل بگیر؟... به تنهایی نمی توانم از پس این همه بر آیم؛ این بار، برای من بس سنگین است. اگر تو با من این چنین رفتار می کنی، پس هم اینک مرا بکش و چنان که کوچکترین ارجی در نظر تو دارم، نگذار شاهد خواری خود باشم." اعداد ۱۱-۱۵: ۱۱

این کلافگی برای موسی خارق العاده بود. او دعا می کند که بمیرد. او آخرین از انبیاء بنی اسرائیل نیست که به چنین حالی می افتد. الیاهو، یرمیا و یونس نیز چنین شدند و ما درمی یابیم که حتی بزرگترین ها نیز لحظه های ناامیدی را تجربه می کنند. اما مورد موسی به ویژه گیج کننده است. او پیشتر با چنین دشواری هایی روبه رو شده و آنها را از سر گذرانده بود. هر بار، خدا به درخواست های مردم پاسخ داده بود. برای آنها آب، مان و بلدرچین فرستاده بود. موسی این را می دانست. پس چرا بار چهارم، آن قویترین مرد از دست مردم روحیه اش را باخت؟ (ایکاش فقط گوشت برای خوردن داشتیم). واکنش خدا نیز همین اندازه عجیب بود:

هفتاد تن از مشایخ قوم را که به عنوان رهبران مردم می شناسی جمع کن. آنها را به خیمه‌ی عهد بیاور تا کنار تو بایستند. من فرود خواهم آمد و آنجا با شما سخن خواهم گفت و روحی که بر تو است، می گیرم و بر آنها می نهم. آنها به تو در کار دشوار با مردم کمک خواهند کرد تا تنها این بار را به دوش نکشی.

بی تردید، این پاسخی است به شکایت موسی که گفت: "همه‌ی این مردم را به تنهایی نمی توان اداره کنم". اما هر دو، شکایت و پاسخ به آن، گیج کننده هستند. از چه راهی گماشتن پیران قوم به بحران درونی موسی کمک می کرد؟ آیا آنها به او در یافتن گوشت کمک می کردند؟ البته که نه. یا گوشت با معجزه ای پدید می آمد یا اصلاً یافتن آن ممکن نبود. آیا موسی به پیران قوم نیاز داشت تا در کار دشوار رهبری با او شریک شوند؟ پاسخ همچنان منفی است. همین

چندی پیش، موسی با توصیه‌ی پدرزن خود ییترو زیرساختی برای نمایندگی کردن قوم طراحی کرده بود. ییترو به او چنین گفته بود:

کاری که می‌کنی خوب نیست. فرسوده خواهی شد و این قوم نیز با تو فرسوده خواهند شد. این باری بیش از حد سنگین برای تو است. به تنهایی نمی‌توانی آنرا حمل کنی. اینک به من گوش بده و به تو پندی می‌دهم و خداوند با تو باشد. تو باید نماینده‌ی مردم در پیشگاه خدا باشی و مشکلات آنها را با او مطرح کنی، احکام و قوانین را به آنها بیاموزی و راه زندگی و وظایفشان را نشان بدهی. افراد قابل را از میان قوم برگزین - مردانی خداترس و قابل اعتماد که از بُرد ناجوانمردانه متنفر باشند - و آنها را به عنوان مسئول رسمی بر هر هزار نفر، هر صد نفر، پنجاه و ده نفر بگمار.

موسی این پیشنهاد را عملی کرد. از آن پس او دستیاران و نمایندگان به صورت رهبری گروهی در اختیار داشت. پس گماشتن هفتاد تن از مشایخ چه چیز را عوض می‌کرد؟

افزون بر این، چرا تأکید خدا در پاسخی که داد روی "روح" بود: "روحي که بر تو است را گرفته، بر آنها می‌نهم"؟ چرا مشایخ قوم باید برای کمک به موسی روح نبوت دریافت می‌کردند؟ پیامبر بودن به کسی کمک نمی‌کند که امور اداری و مشکلات رهبری را حل کند. تنها به این کار می‌آید که بداند چه رهنمودی به مردم بدهد، و برای این کار، یک پیامبر یعنی موسی کافی بود. به بیان دقیقتر، یا هفتاد مشایخ می‌توانستند همان پیام موسی را برسانند یا نمی‌توانستند. اگر می‌توانستند که زیادی بودند. اگر نمی‌توانستند که اقتدار موسی را زیر سؤال می‌بردند؛ دقیقاً یهوشوع همین نگرانی را داشت [۱۱:۲۸].

هارامبام با آگاهی از چندین دشواری در متن، این تفسیر را پیش می‌کشد: "موسی فکر کرد که اگر چندین رهبر باشند، خشم مردم را از راه صحبت کردن با مردم هر بار که شکایت می‌کنند، فرومی‌نشانند. یا شاید وقتی مشایخ نبوت کنند و روح خدا بر آنها ساکن شود، مردم بدانند که آنها نیز توان نبوت دارند و دیگر بر سر موسی خراب نشوند، بلکه تقاضاهایشان را از مشایخ بخواهند."

هر دو پیشنهاد معقول هستند، اما هیچ یک بدون مشکل نیستند. اولی می‌گوید که مشایخ مردم را آرام کنند، اما موسی نیازی به گماشتن کادر رهبری جدید نداشت. موسی بیشتر سران هر هزار، صد، پنجاه و ده نفر را برگزیده بود. دومی نیز که می‌گوید حضور آنها خشم و شکایت مردم را به سوی تعداد بیشتری از افراد و نه یک نفر پراکنده می‌کرد،

چندان قابل قبول نیست. به یاد می آوریم وقتی که مردم هیچ کس دیگری جز اهرون را برای شکایت کردن نداشتند، گوساله‌ی طلایی ساختند. چرا آن زمان، خدا روح را از موسی برنگرفت و بر اهرون نگذاشت؟ این گونه از بزرگترین فاجعه‌ی سال‌های سرگردانی در بیابان جلوگیری می‌شد. افزون بر این، نمی‌بینیم که هفتاد مشایخ کاری جز *Kivrot Hataavah* انجام داده باشند. متن حتی می‌گوید [۱۱:۲۵] "وقتی روح بر آنان ساکن شد، نبوت کردند، اما بار دیگر تکرار نشد." [این معنای کامل است بنا به بیشتر تفسیرگران، با آنکه ترگوم خوانشی متفاوت دارد]. پس چگونه این سیلان روح نبوت برای اولین و آخرین بار به کاری می‌آمد؟ هر چه بیشتر به این بخش می‌اندیشیم، به دشواری‌های بیشتری برمی‌خوریم.

اما اتفاقی افتاد که ناامیدی موسی از میان رفت. رفتارش عوض شد. بیدرنگ پس از آن، گویی یک موسای جدید در برابر ما ایستاده که حتی جدیترین چالش‌های رهبری نیز او را از کوره به در نمی‌برد. وقتی دو تن از مشایخ، الداد و مداد نه درون خیمه‌ی عهد، بلکه در اردوگاه نبوت کردند، یهوشوع، احساس تهدید برای اقتدار موسی کرد و گفت: "موسی سرورم! آنها را متوقف کن!" موسی پاسخ می‌دهد: "آیا غیرت مرا می‌کشی؟ مگر نباید همه‌ی قوم خدا نبی باشند و خدا روح خود را بر آنها ساکن کند؟"

در بخش بعدی، وقتی برادر و خواهر موسی، اهرون و میریام، از موسی شکایت می‌کنند، او کاری نمی‌کند: "اینک موسی مردی خاکسار بود، خاکسارتر از هر کس دیگر بر پهنه‌ی زمین." "در واقع، وقتی خدا نسبت به میریام عصبانی شد، موسی برای او دعا کرد. ناامیدی از او رخت بر بسته و بحران پایان یافته بود. این دو چالش بس سخت تر بودند از درخواست مردم برای گوشت، اما موسی با اعتماد به نفس و آرامش با آنها روبه‌رو می‌شود. میان او و خدا اتفاقی افتاده که او دگرگون شده است. چه اتفاقی؟

برای درک توالی رویدادها باید ابتدا آنها را در پیش زمینه‌ی تاریخی بنگریم. ربی مشه لیختنشتاین در کتاب حکیمانه‌ی خود پیرامون رهبری موسی با عنوان *Tzir ve-tzon* (Alon Shvut, 5762) می‌گوید که تغییر لحن محسوس میان سفر خروج و سفر اعداد وجود دارد. شکایت‌ها همان هستند، اما پاسخ‌های خدا و موسی دگرگون شده‌اند. در سفر خروج، خدا از مردم خشمگین نمی‌شود و اگر هم بشود، دعاهای موسی خشم خدا را فرومی‌نشانند. در سفر اعداد، پاسخ‌ها - گاهی از سوی خدا و گاهی از سوی موسی - کمتر شامل بخشودگی هستند. چه تغییری رخ داده؟

ربی مشه لیختنشتاین به نظر من به درستی می گوید که دمدمی مزاجیِ اولیه‌ی مردم، قابل بخشش است. بی تردید، آنها به خدا ایمان داشتند، اما پیشتر هیچ گاه با دریای سرخ، بیابان یا نبود غذا و آب روبه رو نبوده اند. بزرگترین گناه آنها، ساختن گوساله‌ی طلایی، به سکونی طولانی در روایت می انجامد، به ویژه از باب ۲۵ سفر خروج تا باب ۱۱ سفر اعداد. در طول این مدت، خدا در پاسخ به دعای طلب بخشودگی از سوی موسی به مردم دستور ساخت محراب برای ساکن شدن جلال او در میان آنها را می دهد.

بیشتر بخش دوم سفر خروج، کل سفر لویان و ده باب اول سفر اعداد، به جزئیات محراب، مراسم آن و بازسازی اسرائیل همچون قومی مقدس که گرداگرد آن قبیله به قبیله اردو زده اند، می پردازد. کل این بخش ۵۳ قسمتی که تماماً در بیابان سینا می گذرد، گونه ای لحظنه‌ی فراتاریخی و گسستی است در سفر بنی اسرائیل از مکانی به مکان دیگر. زمان و مکان ساکن می شود. میان رویداد دوگانه‌ی اعطای تورات و ساختن محراب، بنی اسرائیل از توده ای پریشان از بردگان به ملتی تبدیل می شوند که قانون اساسی اش تورات و سرورش، فقط خدا است و در مرکز فیزیکی و روحانی اش، میشکان یا محراب قرار دارد به نشانه‌ی حضور دیدنی خدا. آنها دیگر آن چیزی نیستند که پیش از آمدن به سینا بودند. آنها اینک "مملکتی هستند از ملتی مقدس".

از این روی بود ناامیدی موسی وقتی آنها برای غذا شکایت کردند. پیشتر چنین کرده بودند. اما پیشتر طور دیگری بودند. هنوز از تجربه های گرسناز که آنها را به ملت تبدیل کرد، نگذشته بودند. آنچه موجب شکست روحیه‌ی موسی شد، این بود که هنوز بیابان سینا را برای آغاز سفر خود ترک نکرده بودند که به عادت های سابق شکایت کردن برگشتند. گویی هیچ چیزی تغییر نکرده بود.

اگر وحی کوه سینا، تجربه‌ی خشم الهی نسبت به گوساله‌ی طلایی و زحمت ساختن محراب آنها را دگرگون نکرده بود، چه چیز می توانست؟ ناامیدی موسی یکسره قابل فهم است. برای نخستین بار پس از آغاز رسالتش، شکست را در برابر خود می دید. گویی هیچ چیز، نه معجزه ها، نه نجات ها، نه وحی ها یا کار خلاق نمی توانست این مردم را از صورت قومی نگران غذا به مردمی تبدیل کند که اهمیت یگانه‌ی مقصد اخلاقی/روحانی خود را که به آن فراخوانده شده بودند، بفهمند. شاید خدا از چشم انداز ابدیت، می توانست پرتوی امیدی در آینده ببیند. اما موسی همچون یک انسان نمی توانست. او می گوید: "بهتر است بمیرم تا باقی عمرم را به تلاش بیهوده بگذرانم."

اینک می توانیم به تأمل پردازیم. شاید اشتباه کنم (آن گونه که نترزیو در مقدمه اش بر *Haamek Davar* بخش ۵ می نویسد)، اما توالی رویدادها را چنین است:

در زندگی هر رهبر دگرگونساز حقیقی، زمانی می رسد که خورشید امید پشت ابرهای شک پنهان می شود - شک نه به خدا، بلکه به مردم و بالاتر از همه به خودش. آیا من منشأ اثری هستم؟ آیا خودم را گول می زنم که می توانم دنیا را تغییر دهم؟ آیا به آنها بهترین انرژی ها و الهام های خود را داده ام و هنوز هیچ چیزی واقعیت غم انگیز شکنندگی انسان و فقدان دورنما را عوض نکرده است؟ به مردم کلام خدا را داده ام، اما هنوز شکایت می کنند و تنها به کمبود رفاه امروز خود می اندیشند و نه به امکان های گسترده ی فردا. چنین ناامیدی را وینستون چرچیل تجربه کرد و آنرا 'سگ سیاه' نامید و می تواند برای بزرگترین رهبران پیش بیاید (نه فقط برای موسی، بلکه برای الیاهو، یرمیا و یونس که آرزوی مردن کردند، پیش آمد). موسی بزرگترین آنها بود. بنابر این، خدا به او بزرگترین پاداش را داد - پاداشی که هیچ کس دیگر دریافت نکرد.

خدا گذاشت تا موسی تأثیر خود بر دیگران را ببیند. برای مدتی کوتاه خدا روح او را برگرفت و بر دیگران گذاشت، تا موسی ببیند که چه تأثیری می توانست بر گروهی هفتاد نفری از مشایخ بگذارد. موسی به بیش از این نیازی نداشت. او به کمک آنها و نبوت کردنشان احتیاج نداشت. فقط لازم بود نگاهی شفاف بیندازد به این که چگونه روح او با آنها ارتباط گرفت. آنگاه به تأثیر خود پی برد. او که در طول زندگی خود از بنی اسرائیل چیزی جز شکایت، چالش و شورش ندیده بود، هیچ گاه نمی فهمید که چه تأثیر تعیین کننده ای بر یهودیان در ۳۳۰۰ سال بعد خواهد داشت که هنوز سخنان او را مطالعه می کنند و کلماتش در میان آنها زنده است؛ نمی توانست بفهمد که کمک به شکل گیری یک هویت کرده بود که بیش از کل تاریخ بشریت شهامت و پایداری خود را به اثبات رسانده است؛ و این که در یک چشم انداز فراگیر، او بزرگترین رهبری است که تا کنون در جهان زیسته است. او هیچ یک از اینها را نمی دانست. فقط نیاز داشت ببیند که هفتاد تن مشایخ قوم روح او را دریافت کرده و پیامش را از آن خود ساخته اند. آنگاه دانست که زندگی او بیشتر یا بیهود نبوده است. او شاگردانی داشت. بصیرت او به خودش ختم نمی شد. آنرا در وجود دیگران کاشته بود. دیگران نیز می توانستند کار او را پس از درگذشتش ادامه دهند. همین برای او کافی بود، همان گونه که برای ما نیز باید کافی باشد. موسی به محض دانستن این امر توانست با هر چالشی با آرامش روبه رو شود (به استثنای سال ها بعد در کادش که داستان دیگری است).

پس می فهمیم که پیامی در این بحران موسی برای ما نهفته و بیشک از همین روی در تورات روایت شده است. به یاد می آورم زمانی را که شادروان پدرم در گذشت و ما - من، مادرم و برادرم - در شیوا نشسته بودیم. مردم پشت سر هم می آمدند و برای ما از مهربانی هایی که پدرم در حق آنها کرده بودند، حتی در پنجاه سال پیش، می گفتند. آنگاه متوجه شدم مردمی که در شیوا نشسته بودند، تجربه هایی همسان داشتند.

با خود اندیشیدم که چه قدر تأثیرگذار و همزمان غم انگیز است که شادروان پدرم آنجا نبود تا سخنان آنها را بشنود. اگر می فهمید که با وجود بسیاری از سختی های زندگی اش، کارهای نیکش فراموش نشده اند، چه تسکینی می یافت. چه ناروا است که ما اغلب، حس قدردانی خود را نزد خود نگه می داریم و فقط زمانی آنها را به زبان می آوریم که فردی که به او مدیونیم از دنیا رفته و ما سوگواران او را تسلی می دهیم.

شاید این از جمله شرایط انسانی است. ما هیچ گاه به درستی نمی دانیم چه چیزهایی به دیگران داده ایم - چه اندازه کلام مهرآمیز، عمل عاقلانه و کارهای تسلی بخش ما زندگی دیگران را دگرگون ساخته و هیچ گاه فراموش نشده است. در این زمینه، ما شبیه موسی هستیم. او نیز انسان بود؛ هیچ امتیازی برای ذهن خوانی از دیگران نداشت؛ بدون یک معجزه ممکن نبود به نفوذی که بر نزدیکان خود داشت، پی ببرد. همه ی شواهد، گویی از عکس آن خبر می دادند. مردم حتی پس از همه ی کارهایی که خدا و موسی برایشان انجام داده بودند، هنوز ناشکر، دعوایی و انتقادجو و شکایتگر بودند. اما این ظاهر ماجرا بود. خدا برای لحظه ای به او گوشه ای از آنچه در عمق جریان داشت، نشان داد. به موسی نمایاند که چگونه روح او به دیگران وارد شد و آنها را هر چند برای مدتی کوتاه به درجه ی رؤیتِ نبوت آمیز ارتقاء داد.

خدا این کار را برای هیچ کس دیگر، نه آن زمان و نه تا کنون، انجام نداده است. اما اگر این برای موسی کافی نبود، برای ما کافی است. خوبی ای که در زندگی انجام می دهیم پس از ما به زندگی خود ادامه می دهند. این بزرگترین خاصیت آن است. ممکن است از خود ثروت، قدرت، حتی نام مشهور به جا بگذاریم، اما اینها امتیازهای قابل شک هستند و گاهی آسیب شان به وارثان بیشتر از سودشان است. آنچه برای دیگران به جا می گذاریم، تأثیر خوبی های ما است. شاید هیچ گاه آنها نبینیم، اما آنجاست. این بزرگترین موهبت رهبری و به تنهایی، پادزهر ناامیدی و زمین استوار امیدواری است.

شبات شالوم

ترجمه فارسی با مشارکت بنیاد ایرانی هارامبام، وابسته به فدراسیون یهودیان ایرانی-آمریکایی

توسط شیریندخت دقیقیان

Persian Translation by Shirin D. Daghighian



www.RabbiSacks.org     @RabbiSacks

The Rabbi Sacks Legacy Trust, PO Box 72007, London, NW6 6RW • +44 (0)20 7286 6391 • info@rabbisacks.org

© Rabbi Sacks • All rights reserved